



”از دوست به یادگار دردی دارم/کان درد به صد هزار درمان ندهم“. آیت الله شیخ عبدالخالق عبدالمهدی یکی از علمای قدیمی است که با آموزه‌های زیبایی که از فرهنگ دوستی در مکتب رسول خدا (ص) آموخته، به زیبایی تمام آن‌ها را در وجود چهارمین شهید محراب یافته و آن بزرگوار را به مقام دوستی برگزیده است. ایشان در این گفت‌وگو تمام ویژگی‌های آیت الله اشرفی را در مقام یک دوست برشمرده است.

برای همه سر مشق بود...

گفت‌وشنود شاهد یاران با آیت الله عبدالخالق عبدالمهدی
امام جماعت مسجد صباغ کرمانشاه

از نخستین برخوردارهای تان با آیت الله اشرفی بگویید.

من در زمان آیت الله اشرفی - رحمت الله علیه - با خود می‌گفتم که حتماً باید خدمت بزرگان و علما برسم و از محضرشان استفاده کنم. مخصوصاً آیت الله اشرفی که هر سه آن سه صفتی هم که رسول الله (ص) در برگزیدن دوست فرموده‌اند کاملاً در ایشان وجود داشت و شهید، برای همه سر مشق بود.

بهرتر است فرموده رسول خدا (ص) را بیش‌تر بشکافید.

قال رسول الله (ص): «خیر الجلساء من ذکرکم الله رویه و زاد فی علمکم منطق و ربکم بالاخره عمله» از حضرت محمد (ص) برای بهترین هم‌نشین‌ها و دوستان سه صفت نقل کرده‌اند. ذکر این سه صفت، برای آن است که افرادی که هم‌نشینی برای خود انتخاب می‌کنند، سعی کنند از صفات، رفتار، کردار و اعمالش سرمشق بگیرند و همین، وسیله سعادت دنیا و آخرت‌شان باشد. کسانی که ناراحتی زیادی دارند و به‌واسطه گرفتن رفیق بد پشیمان هستند، آیه شریفه می‌فرماید: «یوم یعض الظالم علی یدیه» روزی که ظالم و گناهکار انگشتانش را زیر دندان حسرت خرد می‌کند و نمی‌فهمد که چه می‌کند از بس که ناراحت است. «یقول یا لیتنی استقسم الرسول سبیلاً» ای کاش، من با رسول الله (ص) رابطه‌ای پیدا می‌کردم. - در زمان ما با نایب پیغمبر (ص) و امام و رهبر وقت و با مجالس قرآن پیغمبر (ص) - «یا ویلتا لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» ای وای بر من کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم. «لقد اقلنی علی الذکر» برای این که مرا از ذکر و یاد خدا، تفسیر قرآن پیغمبر (ص)، مجالس دینی، حضور علما و از نماز شب بازداشت. رسول الله (ص) رحمه للعالمین

است، مخصوصاً برای امتش که می‌خواهد آن‌ها را از مهلکه نجات دهد و مثل پسر نوح نشود که آن شاعر دو مطلب مهم از قرآن را در شعر آورده است که: «پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد/ سگ اصحاب کهف روزی چند، پی نیکان گرفت و مردم شد». رسول الله (ص) می‌فرماید «ذکر کم الله رویه» دوستی را انتخاب کن که وقتی در صورتش که نگاه می‌کنی، به یاد خدا بیفتی و واقعاً ایشان این‌طور بودند. انسان، وقتی به چهره این مرد بزرگ نگاه می‌کرد، به یاد خدا می‌افتاد. کسی هم که به یاد خدا بیفتد، غیر خدا را فراموش می‌کند و خودش هم مشغول ذکر خدا می‌شود. آیه شریفه می‌فرماید کسی که زیاد یاد خدا را کند، خدا و ملائکه همیشه بر او صلوات می‌فرستند: «اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمۃ و اولئک هم المهندون». حتی عکس‌هایی که از شهید محراب باقی مانده است، انسان را به یاد خدا می‌اندازد، مخصوصاً در کتاب زندگی‌نامه ایشان، عکسی هست که آن را یک ساعت قبل از شهادت انداخته‌اند و خیلی روحانی است. هر چه انسان به این عکس نگاه می‌کند، در شگفتی فرو می‌رود! همین‌طور که حضرت امام (ره) به طریق اولی این‌طور بودند، هم زیارت امام، انسان را به یاد خدا می‌انداخت و هم عکس‌های‌شان. عکس‌های حضرت آیت الله خامنه‌ای هم همین‌طور است. همه بندگان خوب خدا این‌طور هستند. یادم می‌آید روزی خدمت امام بودم - در اتاقی که مردم برای زیارت ایشان می‌آمدند - جوانی ژینگول آمد که من تعجب کردم چطور او به این‌جا آمده، وقتی او یک نگاه به آقا کرد، آن‌چنان متقلب شد که رفت، کناری نشست و دقایقی اشک شوق می‌ریخت. یاد این حدیث افتادم که پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «خیر الجلساء من ذکر

کم الله رویه». غالباً شهید محراب، متبسم بودند، همان‌طور که در رفتار و اخلاق پیامبر (ص) هست، وقتی نگاه می‌کردی، در حال تبسم بوده‌اند.

راجع به مؤمن و ویژگی‌های او صحبت کنید. این از علامت مؤمن است که «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه» مؤمن اگر هزاری هم غصه داشته باشد، در دلش است، اما به صورتش که نگاه می‌کنی بشاش و خرم است. قرآن مجید در اوصاف مؤمن می‌فرماید - در آن آیه‌ای که یک صفت برای پیامبر (ص) بیان می‌کند - «محمد رسول الله (والذین معهما اشداء علی الکفار رحماء بینهم» تا این که «سیماهم فی وجوههم» علامت مؤمن در چهره اوست. با بعضی‌ها که سر برخی موضوعات صحبت می‌کنی، می‌گویند قلبت باید پاک باشد، به‌صورت چه کار داری؟ نه خیر، «الظاهر عنوان الباطن» ظاهر انسان عنوان باطن‌اش است، لذا قرآن می‌فرماید «سیماهم فی وجوههم». این صفت اولی است که پیامبر (ص) برای هم‌نشین خوب فرموده است. دوم می‌فرماید: «زاد فی علمکم منطق». گفتار و منطق او بر علم شما بیفزاید، هر چه می‌گوید برای شما علم و تعلیم باشد، لذا فرمودند خود حضور عالم ثواب دارد، حتی اگر انسان به خانه عالم با تقوا برود، ثواب دارد. حتی روایت دارد که یک ساعت حضور عالم ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره دارد، لذا کوشش ما همیشه این بود تا در محضر علما باشیم؛ مخصوصاً آیت الله اشرفی که از سخنانش استفاده کنیم. در انقلاب، یکی از برکات، وجود ایشان این بود که روحانیت این شهر هفتگی دور هم جمع می‌شدند و راجع به مطالب روز و سیاسی صحبت می‌کردند و از حضور و کلام معظم له استفاده می‌کردیم.

این طور که می‌فرمایید، ایشان در مسائل سیاسی منطقه نقش محوری داشته‌اند؟

بله و متأسفانه بعد از ایشان، تا به حال اصلاً چنین مجلسی در کرمانشاه نداشته‌ایم، کما این که بعد از شهادت حاج آقا، مدرسه آیت‌الله بروجردی هم از رونق افتاده است و ان‌شاءالله باید اصلاح شود.

صفت دومی که رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «زاد فی علمکم منق» گفتار او وسیله زیادی علم شما باشد. در سوره نور آمده: «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوه فیها مصباح» در تفسیر آمده که این نور، نور خداست و در دل مؤمنین هم هست. مؤمن در پنج نور زندگی می‌کند: اول این که کلام و سخنان نور است؛ همان‌طور که در مورد آیت‌الله اشرفی اصفهانی گفتیم. دوم، عملش نور است. سوم، محل ورود و مدخلش نور است، به منزله‌اش که می‌روی نورانی است، دست‌هایش نور دارند، مؤمن اهل دین است و مخرج دین هم نور است، از خانه که بیرون می‌رود کسبش، کارش، مغازه‌اش و اداره‌اش نور است از برکت وجود خود مؤمن و هدفش هم نور است که ان‌شاءالله به لقاء خدا برسد در بهشت جاودانی که «الجنة طیب لا یدخلها الا الطیب».

شما این صفات را در شهید اشرفی یافتید؟

بله، واقعاً کلام ایشان نور بود، لذا به هر جا که تشریف می‌برد، حتی مواقعی که مرتب به جبهه مشرف می‌شدند، سخن‌رانی‌هایشان در قلوب رزمندگان عزیز اثر می‌گذاشت. سخنان شهید محراب چاپ شده است و امیدواریم مردم کتاب سخن‌رانی‌ها و خطبه‌های ایشان را تهیه کنند و از گفتار شهید بهره‌مند شوند و این اثر هم تا قیامت باقی است، چون روایت دارد که «اذا مات آدم» وقتی انسان می‌میرد پرونده اعمالش بسته می‌شود مگر از سه راه؛ یکی این که مکان خیری واقع گذاشته باشد، «صدقه الجاریه» مسجدی، مدرسه‌ای، دانشگاهی یا این که «علم ینتفع به الناس» علمی باقی گذاشته باشد تا مردم از آن نفع ببرند یا اولادی که برای او استغفار کنند. الحمدلله که مقداری از کتاب‌های ایشان را چاپ کرده‌اند و بقیه را هم چاپ می‌کنند. مخصوصاً از خطبه‌های جمعه ایشان بیش‌تر استفاده خواهیم کرد. در مجالس، غالباً ساکت بودند و موقعی که سخنی می‌فرمودند، «زاد فی علمکم منق» بود. هیچ‌وقت حرف لغو از ایشان صادر نمی‌شد. اگر رسول‌الله (ص) می‌فرمایند مراقب چنین رفیقی باشید، برای این است که بعضی هستند متأسفانه که تا پهلوی آن‌ها می‌نشینی شروع به غیبت می‌کنند. «الغیبه اشد من زنا» در اثر غیبت شنونده هم گرفتار می‌شود، لذا قرآن مجید نمی‌گوید مؤمن کسی است که غیبت نکند و دروغ نگوید، این‌ها واضح است، سخن قرآن می‌گوید لغو هم نباید بگویید. «قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون». در سوره غاشیه هم، اولی صفتی که از بهشتیان خداوند متعال ذکر می‌کند «لا تسمع فیها لاغیه» در تمام دوران ابدی بهشت، از هیچ کسی، یک کلمه لغو به گوش هیچ‌کس نخواهد خورد. این افرادند که مصداق این آیه شریفه هستند.

این‌جا جمله‌ای هم به مناسبت از امام بگویم که ایشان غالباً ساکت بودند و مراقب بودند تا لغو هم نگویند. از دختر گرامی حضرت امام، در رادیو نقل شد که ما وقتی خدمت معظم له بودیم، گاهی که می‌خواستیم از کسی حرفی بزنیم، امام می‌فرمودند حرف کسی را نزن، عرض

واقعاً کلام ایشان نور بود، لذا به هر جا که تشریف می‌برد، حتی مواقعی که مرتب به جبهه مشرف می‌شدند، سخن‌رانی‌هایشان در قلوب رزمندگان عزیز اثر می‌گذاشت. سخنان شهید محراب چاپ شده است و امیدواریم مردم کتاب سخن‌رانی‌ها و خطبه‌های ایشان را تهیه کنند و از گفتار شهید بهره‌مند شوند.

کردم پدر جان، حرف خوبی‌اش را می‌خواهیم بزنیم. ایشان فرمودند بقیه حرف‌ها هم کم‌کم می‌آید. ما باید از امام هم بسیار بسیار درس گرفته باشیم که الحمدلله چند سالی خدمت امام همه مشرف بوده‌ایم. اما سوم صفتی که رسول‌الله می‌فرماید: «رغبکم فی الآخرة عمله» اعمال و رفتار او هم شما را ترغیب کند به عمل آخرت. فرموده‌اند افرادی هم که می‌خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند، به عمل‌شان مراقبت کنند که در عمل آن‌قدر اثر دارند که به قول شاعر: "دو صد گفته چون نیم کردار نیست". شهید محراب، با اعمال و رفتارشان با آن سن حدود هشتاد سال‌شان، مخصوصاً در جبهه‌ها که گاهی قدم می‌گذاشتند، لباس رزم می‌پوشیدند و گاهی اسلحه به دست می‌گرفتند. خود این عمل، چقدر افراد را ترغیب می‌کرد به جدیت در راه خدا. یکی از خصوصیات حاج آقا تواضع‌شان بود که یک مطلب اخلاقی است. ایشان، در مجالس خیلی تواضع داشتند و به مثلاً یک پیچ‌طلبه احترام زیادی می‌گذاشتند. به واسطه این که ایشان از امام و انقلاب پشتیبانی می‌کردند، بعضی‌ها مخالفت می‌کردند، حتی در مجالس موعظه و ایشان صبر می‌کردند. خدا فرموده هر کسی تواضع کند من او را بلند می‌کنم، هر کسی که تکبر کند او را کوچک می‌کنم. حدیثی هست که می‌گوید: «من شش چیز را در شش جا قرار دادم و مردم در جای دیگری به دنبال آن می‌گردند و هر قدر بگردند تا قیامت آن را نخواهند یافت. یکی «انّی بصفتم رفعه فی التواضع و الناس یطلبونها فی التکبر» من رفعت و بلندمرتبیگی را در تواضع قرار دادم و مردم در تکبر به دنبال آن می‌گردند. رفعت رسول‌الله (ص) هم به جهت تواضع‌شان بود. حضرت (ص) به پیچ‌ها سلام می‌کردند، روی خاک با فقرا می‌نشستند، پهلوی غلام‌ها می‌نشستند.

کسی به ایشان گفت مگر شما غلام هستید؟ گفت بله، من غلام بنده‌های خدا هستم، افتخار من این است. ایشان تواضع می‌فرمودند. ما الان به عینه می‌بینیم - این فرمایش خدا را - که چه رفعتی به ایشان داد. همان‌طور که به امام - اعلی الله مقامه - درجه بالا داد؛ به ایشان هم داد. الان به خیابان می‌روی، نام خیابان، آیت‌الله اشرفی است. قرآن می‌گوید: «و رفعتنا لک ذکراً» مدرسه، به دانشگاه علوم قرآن می‌روی، به نام آیت‌الله اشرفی است، مسجد به نام آیت‌الله اشرفی است، به فرودگاه می‌روی به نام آیت‌الله اشرفی، به درمانگاه و بیمارستان هم که می‌روی همین‌طور و خدا خواست به این مرد عزیزی که این‌طور تواضع می‌کرد، این‌گونه رفعت بدهد. معجزه قرآن است که پیغمبر (ص) هم می‌فرماید: «و رفعتنا لک ذکراً».

در کوچه و خیابان هم که با هر کسی صحبت می‌کنی، از راننده تاکسی و مغازه‌دار این شهر، آن‌ها هم آهی می‌کشند و می‌گویند خدا رحمتش کند، چقدر آدم وارسته و خوبی بود.

به‌خاطر اعمالی است که انجام دادند. در حدیث داریم که اعمال رفیق‌تان باید شما را برای آخرت ترغیب کند. اعمال شهید کاملاً با احتیاط بود. وضع زندگی‌شان در کمال قناعت، منزل‌شان منزل کوچکی بود. حضرت امام شنیده بودند که منزل آیت‌الله اشرفی مختصر است و در مضیقه هستند، به ایشان فرموده بودند شما منزلی تهیه کنید، من وجهش را خواهم رساند. با این حال، ایشان به همان منزل حقیر اکتفا کردند و گفتند همین برای من کافی است؛ کمال احتیاط مخصوصاً در عمل‌شان. من یک روز خدمت ایشان بودم. چند دقیقه بعد، وقتی خواستم بروم، با کمال تواضع بنده را تا در خانه بدرقه کردند. خودشان در را باز کردند، اتفاقاً در را که باز کردند، دختر کوچکی بود پشت در که گویا مبلغی کفاره آورده بود تا به ایشان بدهد. تا در را که باز کردند، ایشان صورت‌شان را برگرداندند. دختر بچه گفت آقا این را آورده‌ام خدمت شما. ایشان همان‌طور که صورت‌شان برگشته بود، دامن قیاب‌شان را گرفتند و گفتند بگذار این‌جا و برو. دست‌شان را دراز نکردند تا مبادا دست‌شان به دست این دختر بچه بخورد. حتی صورت‌شان را هم برگرداندند. خود این درسی شد برای همیشه بنده. صحبت احتیاط شد، قرائت نمازشان هم بسیار مهم بود. من همیشه از بچگی در نمازهای جماعت شرکت می‌کردم و وقتی



هم می خواستم اقتدا کنم خیلی به امام جماعت نزدیک می شدم، به سبب این که معطل نشوم تا به رکوع برسم و تا او می گوید الله اکبر، من هم بگویم الله اکبر و از آن طرف هم خاطر جمع باشد که اتصال افرادی که در اطرافم هستند صحیح است. در نماز، مطلبی را به ایشان عرض کردم، فرمودند که من برای کلمه «غیر مغضوب» در اصفهان شش ماه پیش معلم تجوید رفتم تا تلفظم درست شد.

یک زمانی به عنوان روحانی به مکه رفته بودیم و مجلسی برای قرائت حمد و سوره داشتیم. الان هم رسم است که روحانیون کاروان باید حمد و سوره همه زائران را تصحیح کنند. کلاس گذاشته بودیم و یکی، دو نفر از خانم ها نیامده بودند. پرسیدیم کجا می روید؟ گفته بودند در بقیع مداحی می آید که خیلی عالی می خواند و آن جا جالی پیدا می کنیم. گفتیم این حمد و سوره واجب است و اگر نباشد از احرام بیرون نمی آید. مداح خیلی خوب است، اما حضور مداحی اش مستحب است. هزار تا مستحب، قربان یک واجب. بیایید حمد و سوره تان را درست بخوانید. می خواستیم در مقام ابراهیم نماز بخوانیم. خانمی آمد و گفت حمد و سوره مرا گوش بدهید، می خواهم آن را درست کنم. گفتیم مگر در میان این جمعیت می شود تا سرپا شما حمد و سوره تان را درست کنی؟ کلاس را نیامده ای، حالا آمده ای این جا؟

بعضی های شان می روند پیش مداح، بعضی های شان را هم زرق و برق بازار و سوغات آرام نمی گذارد. گفتیم آیت الله اشرفی برای یک جمله غیر مغضوب، شش ماه پیش استاد تجوید رفت تا خواندنش درست شد، شما می خواهی سرپایی حمد و سوره تان را درست کنی. پیغمبر اکرم (ص) می فرماید با کسی دوست شوید که اعمال او شما را برای اعمال آخرت ترغیب کند. از این جا یافتیم حضرت امام در هنگام شهادت ایشان نوشتند، نظیر نداشت و مطالبی که فرمودند واقعیت دارد. نوشته بودند ایشان از رجالی است که قرآن مجید فرموده: "من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه..." واقعا ایشان از این رجال بود. بعضی مثل حضرت علی (ع)، شهید محراب شدند و هزاران شهید جمهوری اسلامی که ان شاء الله، خداوند، به حق محمد (ص) در هر آنی بر علو مراتب شان بیفزاید. گاهی دعا می کنند که خدا با امام حسین (ع) محشورشان کند، ولی من این طوری می گویم که با امام حسین محشور هستند. خداوند، مؤمنین، مؤمنات، امام و شهدای ما را بر علو مراتب شان بیفزاید. هم چنین امام خمینی فرمودند شهید محراب، از آن هایی است که امام زمان (عج) فرموده است فقها و علمایی که بر هوای نفس شان غالبند و مراقب دین شان هستند، ایشان از مصادیق اش بود و همان طور بود که حضرت امام (ره) بودند. روزهای آخر هم رفتند محل شان، همه اقوام را جمع کردند، خدا حافظی کردند، فرمودند که من ان شاء الله شهید چهارم هستم و من دیدم که ایشان به خصوص در روزهای آخر از همه خدا حافظی می کردند، حلالیت می طلبیدند، با بنده و دیگران احساس کردم که چرا ایشان، این ساعت، این حال را دارد، چون به مقامی رسیده بودند که قرآن می فرماید: "الا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون" ان شاء الله ما را هم فردای قیامت شفاعت کنند.

با شهید محراب از چه زمانی آشنا شدید؟
سه، چهار سالی از تاریخ شروع به کار مدرسه

آیت الله بروجردی گذشته بود. گویا آیت الله بروجردی حدود سی نفر طلبه از قم به این جا فرستاده بودند چون طلبه های این جا از خودشان نبودند، تأسیس ابتدایی بود، با سه نفر از علما که یکی از آن ها آیت الله اشرفی بودند. بنده سال های اول برای تبلیغ به این جا می آمدم. بعد از سه، چهار سال یکی، از علما به قم آمدند و بنده را به این جا آوردند تا بمانم. آن مدت با ایشان آشنا شدیم، وقتی هم که مستقر شدیم به طریق اولی.

به عقیده شما تأثیر ایشان در پیشبرد علوم دینی در کرمانشاه چگونه بود؟

این جا، روحانی و منبری زیاد داشتند. البته نه این که روضه خوان باشند، اسم های شان یکی لسان العلماء بود و یکی تاج الواعظین و لسان الواعظین بود، مراتب اسمی خیلی زیاد داشتند، اما معمولاً از ترویج دین و هدف امام حسین (ع) خبری نبود. بی جهت نبود که آیت الله بروجردی، علما را به این جا فرستادند. البته حضور شهید محراب، تأثیر زیادی در تبلیغ دین در این جا داشت و صبر ایشان هم زیاد بود. حتی آن سی نفر طلبه ای که آیت الله بروجردی فرستاده بودند، بعد از مدتی چون دیدند که وضع این جا درست نیست، همه برگشتند. دو نفر از علما هم رفتند، فقط ایشان ماندند.

علت این که شهید محراب توانست این مسائل را تحمل کند، چه بود؟

ایشان تعدادی هم نامه نوشتند به آیت الله بروجردی

بی جهت نبود که آیت الله بروجردی، علما را به این جا فرستادند حضور شهید محراب، تأثیر زیادی در تبلیغ دین در این جا داشت و صبر ایشان هم زیاد بود. حتی آن سی نفر طلبه ای که آیت الله بروجردی فرستاده بودند، بعد از مدتی چون دیدند که وضع این جا درست نیست، همه برگشتند. دو نفر از علما هم رفتند، فقط ایشان ماندند.

که این جا را تخلیه کنند، ایشان اجازه ندادند. از مبارزات سیاسی شهید محراب نیز بگویند. ماندن آقای اشرفی در این جا و خالی نکردن سنگر، بهترین خدمت برای امر مبارزات سیاسی ایشان بوده است. علاوه بر این که در خود انقلاب موارد مختلفی بود - مثل جلسات هفتگی ای که برگزار می شد - من خودم خیلی اصرار داشتم بر مجالسی که در منازل به صورت گردشی برپا می شد. گاهی که آن مجالس تمام می شد، من دم در می ایستادم و می گفتم تا نگویند جلسه هفته بعد کجاست، نمی گذارم بروید. عمده دل داری ما ایشان بودند و گاهی من شاید تا دو ساعت منتظر می نشستم تا آقایان را جمع کنند و شاید ایشان اولین فردی بودند که هم در جلسات حاضر می شدند، هم به ما دل داری می دادند و آقای به نام سید سعید جعفری بود که خیابان کسری الان به اسم ایشان است. جوان خیلی عزیزی بود که در جبهه شهید شد، اولین کسی هم بود که در کرمانشاه سپاه را تأسیس کرد. ایشان می آمد و نامه ها را برای راه پیمایی و تعطیلی می نوشت، آقای اشرفی کنار آن را امضا می کردند، آقایان دیگر هم امضا می کردند و این

مرد عزیز می رفت در خانه چاپ می کرد و آن ها را انتشار می داد. یک دفعه که به طرف سه راه بازار رفتیم، خواستیم مستقیم برویم به طرف شهربانی که راه را بسته بودند و ما راه خود را کج کردیم و به طرف خیابان نواب آمدم. مسلسل گرفتند به طرف ما برای تیراندازی - مثل این که از جایی دستور داشتند - ردیف اولی را که آقایان بودند روحانی رد کردند و بعد از آن شروع به تیراندازی کردند، ایشان هم رفتند در منزلی و آن خیابان غرق خون شد و مصیبتی داشتیم.

علت این که به ردیف اول که آقایان روحانی بودند، تیراندازی نکردند چه بوده؟

صلاح نمی دانستند.

در آن جلسات هفتگی به غیر از مسائل سیاسی چه بحث هایی مطرح می شد؟

یکبار که این جلسات در خانه ما برگزار می شد، یادم می آید که امام جماعت اهل سنت هم حضور داشت، اما غالباً مسائل سیاسی مطرح می شد.

شهید محراب - چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن - با اهل سنت و فرق مذهبی دیگر کرمانشاه، چگونه برخورد می کردند؟

برخورد آقای اشرفی خوب بود، از این جهت که فرمایش امام این بود که باید ملاحظه کنید تا کوچک ترین اختلافی پیدا نشود، بلکه اتحاد مابین همه ایجاد شود. بنای امام بر این بود و شهید محراب هم کاملاً مقصد امام را پیاده می کردند.

ارادت متقابل میان امام و آیت الله اشرفی وجود داشت. همان طور که آیت الله اشرفی به امام ارادت داشتند، ایشان هم به آیت الله اشرفی ارادت داشتند، علت آن را در چه می دانید؟

یک علت، آن است که مقصد هر دو خدا بود. هر دو نور بودند و نور هم به هم ربط دارد.

از آخرین دیدارها یا ملاقات های شخصی تان با شهید محراب اگر خاطره ای دارید تعریف کنید.

روز آخر بود، گویا من به مدرسه رفته بودم، ایشان هم در مدرسه بودند. دیدم که آقای اشرفی با همه خیلی گرم می گیرد و دست مرا گرفت و حلالیت طلبید، بعد فهمیدیم که ایشان دیگر می خواهد برود...

خبر شهادت آقای اشرفی اصفهانی را چگونه شنیدید؟

من، خیلی به نمازهای جماعت ایشان مقید بودم و نیز نمازهای جمعه شان. آن روز - اتفاقاً - از این خیابان سوار شدم و در خیابان روان شیر پیاده شدم تا به مسجد بیایم، دیدم صدای شیون و غوغا بلند است. متأسفانه، من، هنوز پایم را داخل مسجد نگذاشته بودم - با این که مقید بودم تا در کنار ایشان نماز بخوانم - اما هنوز بیرون بودم که این واقعه حادث شد.

شهادت ایشان چه تأثیری بر مردم و منطقه کرمانشاه گذاشت؟

بر علاقه مندان امام و انقلاب خیلی تأثیر داشت. آن روز غوغا بود و خیلی روز عجیبی بود.

خاطره ای از آن روزها ندارید؟

این مطلب را آقا زاده شان در کتاب شان اشاره کرده اند، شاید هیچ خطبه ای نبوده است که ایشان در آن راجع به عظمت امام و انقلاب صحبتی نکرده باشد، مخصوصاً موقعی که آتش جنگ با عراق روشن بود، ایشان هیچ وقت فروگذار نمی کرد. ■